

قاعده نفی سبیل و کاربرد آن در روابط بین الملل

دکتر محمدجعفری هرندی

استادیار گروه فقه، دانشگاه آزاد اسلامی

◆ چکیده:

قاعده نفی سبیل یکی از قواعد فقهی است که در ابواب مختلف، اعم از عبادات و معاملات، مستند حکم قرار گرفته و احکامی از آن بدست آمده که در رابطه میان مسلمانان؛ در جامعه اسلامی؛ از یک سو و اقلیت‌های دینی از سوی دیگر و نیز در ارتباط جوامع اسلامی با ملت‌های دیگر که بیرون از سیطره دولت اسلامی بسر می‌برند، سخت تأثیر گزار بوده و می‌تواند بازهم مؤثر باشد. در ارتباط میان امت اسلامی و ملل غیر مسلمان قاعده یاد شده ایجاب می‌کند همواره مسلمانان دست بالا را داشته باشند و بهیچ وجه تعهد یادآوری و بطور کل تعاملی را نپذیرند که موجب تسلط غیر مسلمانان بر ایشان یا منجر به تساوی آنان با کافران گردد.

از طرفی منشور ملل متحد و دیگر کنوانسیون‌های جهانی ملل عضو را بدون در نظر گرفتن اعتقادات دینی در یک ردیف و هم سو قرار داده و پذیرفتن چنین تعهداتی چه بسا با قاعده یاد شده منافات خواهد داشت.

در این نوشتار کوشش شده تا چگونگی بحث در این زمینه روشن گردد و راه حل متصور برای چنین مشکلی که احتمالاً موجب انزوای مسلمانان، در شرایط کنونی، خواهد شد، ارائه گردد.

لغات کلیدی: کافر- مسلمان- تسلط- حقوق- بین الملل- روابط

سؤال اصلی:

سؤال اصلی این است که آیا مسلمانان و حکومت‌های اسلامی می‌توانند با پذیرفتن قاعده نفی سبیل، به نحوی که فقها مطرح کرده و از آیه قرآن و احادیث بدست آورده‌اند، در امور جهانی که موجب تسلط غیر مسلمان بر مسلمان می‌شود شرکت جویند؟ و اگر جواب مثبت باشد چگونه این شرکت و ایجاد رابطه را با محترم شمردن قاعده یاد شده توجیه کرد؟ و در صورت منفی بودن پاسخ و عدم تجویز شرکت مسلمانان و حکومت‌های اسلامی در معاهدات و معاملاتی که به نحوی موجب تسلط کافران بر مسلمانان می‌شود، تکلیف ارتباط جهانی و بانزوا کشیده شدن جوامع اسلامی چه خواهد شد؟

فرضیه:

دو فرضیه در پاسخ به سؤال یاد شده می‌تواند مطرح گردد.

یکی آنکه پاسخ سؤال را منفی دانسته و بر آن شد که وقتی یک امت بخواهد ارزشهای دینی خود را حفظ کند بناچار میبایست رنج انزوا و محرومیت را بر خویش هموار سازد تا سعادت ابدی، که اصل آن نه در این جهان بلکه در جهان آخرت است، نایل گردد. و همین سعادت‌مندی جاودان برای بشر متدین کافی است. *گام دوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

فرضیه دیگر می‌تواند چنین باشد که نفی تسلط کافران بر مسلمانان با آن گسترش و برداشتی که تاکنون مطرح بوده نمی‌تواند صحیح باشد - اگر چه اصل نفی تسلط امری مسلم و بی شبهه است. و چون به مأخذ قاعده و عمل مسلمانان و حتی آراء فقها مراجعه شود معلوم می‌گردد که آن چه در شرایط کنونی جهان، چه در تقابل و چه در همزیستی بشر، - بدون در نظر گرفتن دین - مطرح است مشمول قاعده مزبور نیست و نباید آنها را از مصادیق آن دانست.

نگارنده فرضیه دوم را برگزیده و برای اثبات آن دلالتی را که از بی خواهد آمد ارائه می‌نماید.

توضیح سؤال و اثبات فرضیه

دولت‌های اسلامی و از آن جمله حکومت جمهوری اسلامی ایران و چند حکومت فعلی جهان که ساختار و قوانین خود را الزاماً بر احکام دین مبین اسلام بنا نهاده‌اند؛ مانند حکومت پادشاهی

عربستان سعودی و جمهوری اسلامی پاکستان؛ خود را مقید به رعایت موازین اسلامی می‌دانند، و همین رعایت موجب گفتگوهائی شده و می‌شود.

گرچه اجرای احکام اسلامی در داخل کشور و میان افراد وابسته به این حکومتها چندان مشکلی نیست چه، هم حکومت در داخل کشور تسلط لازم را دارد و هم مردم اعتقاد به اصالت و حقیقت احکام دینی دارند.

اما وقتی بهر دلیل حکومت یا افراد بخواهند با جوامع دیگر ارتباط برقرار سازند در مواردی - که این موارد به اقتضای روابط نزدیک کشورها بیشتر و بیشتر می‌شود - مواجه با مشکلاتی به لحاظ اعتقادات دینی می‌شوند.

این مشکلات بیشتر در روابط بین الملل است. ولی گاه بامور داخلی کشور اسلامی هم سرایت می‌کند چنانکه در اجرای حدود اسلامی کم و بیش مشکلاتی از سوی مجامع جهانی برای دین باوران و حکومت‌های دینی فراهم شده است.

از سویی کشورهای اسلامی عضو جامعه بین الملل هستند و همین عضویت، که با اختیار بوده نه با جبار، ایجاب می‌کند تا تصمیمات آن مجامع و بخصوص تصمیماتی که جنبه داوری داشته باشد مورد قبول و عمل کشور متعهد قرار گیرد.

البته کشورهای مسلمان می‌توانستند از ابتداء چنین تعهداتی را نپذیرند اما وقتی پذیرا شدند هم الزامات بین الملل و هم وجوب وفای بعهده که یک اصل مسلم دینی است (۱)، آنان را وادار می‌کند تا به تعهدات خود پایبند باشند.

حال اگر چنین تصمیماتی باعث تسلط کافران بر مسلمانان باشد آیا قاعده نفی سبیل نقض نمی‌شود؟!

در منشور جامعه ملل و سپس در موازین مربوط بسازمان ملل «تحریم جنگ» و «پیمان عمومی داوری» پیشینی شده (۲) در حالی که قبول هر دو این مواد بصورت مطلق و عام با قاعده یاد شده منافات دارد (۳).

اکنون باید دید فرضیه مطرح شده در پاسخ به سؤال تا چه حد قابل اثبات است؟ برای روشن شدن موضوع می‌بایست اول مبنای قاعده و دلیل آن بررسی شود سپس چگونگی بکارگیری و شمول آن به بحث گذاشته شود و بالاخره نتیجه گیری کرد که با توجه به دلیل و مدرک و دامنه

شمول قاعده روابط کنونی بجه نحو خواهد بود. بدین ترتیب بحث در خصوص قاعده بدین شرح است:

- ۱- مستند قاعده.
- ۲- مفاد و میزان دلالت قاعده.
- ۳- موارد تطبیق قاعده بر مصادیق.

مستند قاعده

برای اثبات قاعده نفی سبیل به ادله یاد شده ذیل استناد شده است.

الف- قرآن مجید (کتاب)

خداوند در آیه ۱۴۱ سوره النساء می فرماید: *لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا*، معنای سخن باری تعالی این است که هیچ وجه در عالم تشریح و وضع حکم، قانون و حکمی که موجب تسلط کافر بر مؤمن باشد مقرر نشده است. چنین معنایی ایجاب می کند که هر کجا احتمال چنین حکمی وجود داشته باشد بموجب آیه مزبور منتفی گردد. مفاد ادله اولیه شرعی ولایت پدر را بر فرزند صغیر خود اثبات می کند. حال اگر فرزند صغیری مادرش مسلمان باشد و پدرش کافر؛ چنین بجه ای نمی تواند تحت ولایت این پدر قرار گیرد با این که رابطه پدری و فرزندگی میان آنان برقرار است. (۴)

ممکن است گفته شود که منظور از سبیل که در آیه نفی شده، حجت و دلیل باشد یعنی هرگز کافران بر مسلمانان در احتیاج و استدلال پیروز نخواهند شد چنانکه جمله *«فالله يحكم بينكم يوم القيامة»* که در همان آیه آمده است؛ یعنی در روز قیامت که روز حکمیت و داوری است دلیل کافران مسموع نیست و خدا که داور روز جزا است به نفع مسلمانان حکم خواهد کرد. در پاسخ این اشکال گفته اند: اگر چه معنای آیه شریفه شامل حجّت و استدلال کفار علیه مسلمانان هم می شود اما چنان نیست که مفاد آیه منحصر به همین مورد گردد بلکه ظاهراً آیه شریفه که عام است نفی سبیل و تسلط در حکم را هم شامل می شود. طبیعی است که تسلط تکوینی، مانند پیروزی در جنگ، از شمول آیه خارج است.

ب- سنت

در روایت نبوی، بطوری که مرحوم صدوق در «من لایحضره الفقیه» نقل کرده، آمده است: «الاسلام یعلو و لایعلی علیه و الکفار بمنزله الموتی لایحجون و لایورثون» (۵) این روایت موثق و

مورد عمل فقها است و ظاهر آن هم می‌رساند که نبی اکرم در مقابل تشریح حکم چنین مطلبی را فرموده و لذا موضوع حجب و عدم توارث که هر دو از احکام تشریحی است به عنوان مصداق در آن ذکر شده است. و حدیث مذکور بر این نکته تأکید دارد که چون اسلام برتر از کفر است نباید احکام آن به نحوی باشد که موجب تسلط کفار بر مسلمین گردد. و گرنه در عالم تکوین چه بسا کافران بدلیل زور و قدرت بر مسلمانان فائق آمده و تسلط پیدا می‌کنند. لذا از این روایت همانند آیه شریفه می‌توان استفاده کرد که در هر جا حکمی وجود داشته باشد که اقتضایش تسلط شخصی بر شخص است، مانند ولایت پدر بر فرزند، هرگاه طرف دارای تسلط کافر باشد حق اعمال این سلطه را ندارد و آن حکم به موجب این روایت منتفی خواهد بود. خلاصه کلام این است که نبی اکرم (ص) در مقام تشریح حکم است که می‌فرماید: به دلیل برتری اسلام که همانا برتری مسلمانان است، نباید حکمی در آن وجود داشته باشد که بکارگیری آن حکم منجر به تسلط کافری بر مسلمانی گردد.

ج- اجماع

از بررسی احکام مقرر در فقه و نظر فقها معلوم می‌شود که هر جا حکم اولیه ایجاب کرده تا کافری بر مسلمانی تسلط یابد، آن حکم منتفی اعلام شده است. و لذا بصورت قطعی می‌توان گفت که فقها در فتوی و عمل قاعده یاد شده را مستند قرار داده چنانکه بدان اشاره هم کرده‌اند، بنابراین قاعده نفی سبیل یک امر اجماعی است.

بعنوان نمونه نظر مشهور فقها این است که شخص ذمی (بیرو یکی از اقلیت‌های دینی برسبت شناخته شده) نمی‌تواند وکیل شود برای گرفتن حق موکل خود از شخص مسلمان و دلیل این نظر را اجماع قرار داده‌اند. و شاید بهمین جهت است که مرحوم صاحب جواهر در همین بحث بر اجماع تکیه دارد و قاعده نفی سبیل را مورد تردید قرار می‌دهد. (۶) البته تردید ایشان خللی با استدلال از طریق اجماع بر حجیت قاعده وار نمی‌سازد. زیرا مقصود از اجماع، بخصوص نوع عملی آن، این است که صاحب نظران در مواردی که می‌توانسته مصداق نفی سبیل باشد مفاد همان قاعده را بکار برده‌اند. اما در خصوص استدلال به اجماع لازم است بدین نکته اشاره شود که اجماع وقتی حجّت است که مستند اجماع کنندگان معلوم نباشد و چون مشخص گردد که دلیل آنان چیست دیگر اجماع دلیل مستقل محسوب نخواهد شد. به هر صورت اگر در این جا اجماع دلیل مستقلی هم نباشد به عنوان مؤید می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

د- مناسبت حکم و موضوع

شرافت و عزت اسلامی ایجاب می‌کند تا در احکام آن امری که موجب خواری و ذلت مسلمانان گردد وجود نداشته باشد چه خداوند فرموده است: «الله العزه و لرسوله و للمؤمنین ولكن المنافقین لا یعلمون» برای خداست عزت و برای رسولش و برای مؤمنان ولیکن منافقان نمی‌دانند. (۷)

پس وقتی عزت و شرف اختصاص به مؤمنان داشته باشد، هر آنچه باعث خدشه دار شدن این عزت گردد مردود است. این دلیل را می‌توان نوعی دلیل عقلی که از لوازم باور اصلی دین اسلام است بحساب آورد بهمین مطلب هم در بعضی روایات اشاره شد، و از آن جمله است آن چه را که ابوالاسود دؤلی نقل کرده: «معاذ ابن جبل در یمن (حاکم) بود؛ و مردم نزد او آمده و گفتند فردی یهودی مرده است و برادر مسلمانی دارد؟! معاذ گفت شنیدم از رسول خدا که درود خدا بر او و آتش باد می‌فرمود: (اسلام می‌افزاید و نمی‌کاهد) آنگاه فرد مسلمان را وارث برادر یهودیش قرار داد.» (۸)

بیان مضمون قاعده

با توجه بدانچه در مستند قاعده گفته شد، مقتضای قاعده چنین خواهد بود که کفار از جهت وضع احکام شرعی گآن لم یکن فرض شده‌اند و در مقام تشریح حکم آن چه بنفع آنان بوده منتفی می‌باشد. چه در روایت نبوی که از من لایحضره الفقیه نقل شد، پیامبر اسلام کافران را چون مردگان دانسته و همچنان که مردگان حق ندارند از نظرات بردن کفار هم در مقابل مسلمانان چون مردگانند مثلاً اگر چه حکم اولیه ناشی از آیه «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» (۹) شامل کافر و مسلمان می‌شود و بموجب آن، که یک حکم اولی است، کافر چون مسلمان باید از مورث خویش ارث ببرد اما قاعده نفی سبیل این حکم عام را از طریق حکومت مخصص می‌سازد و ارث بردن کافر را از حکم عام اولیه اخراج می‌نماید. (۱۰)

چنین حکومتی نسبت بدیگرا احکام هم خواهد بود مثلاً در بحث شفعه حکم کلی شده هر شریکی در مال غیر منقول مشاع - تحت شرایطی - حق دارد، چون شریک او سهم خود را بدیگری فروخت، ثمن معامله را به خریدار پرداخت کرده و آن سهم فروخته شده را تملک نماید و خریدار می‌بایست مورد معامله را به وی تسلیم نماید (= حق شفعه) اما چنین حقی را کافر نسبت به مشتری مسلمان

ندارد و لذا اگر سهم الشرکه ای را مسلمان خریداری کرد و مالک سهم دیگر کافر بود نخواهد توانست از چنین حقی استفاده نماید. (۱۱) و این استثناء ناشی از حکومت قاعده نفی سیبیل است.

موارد تطبیق قاعده بر مصادیق

برای پی بردن به مصادیق و مواردی که قاعده مورد نظر اعمال شده باید جابه‌جای فقه را مورد توجه قرار داد. مثلاً عدم جو از تملک کافر برده مسلمان را بلحاظ آن که موجب تسلط بر مسلمان می‌شود از مواردی است که در فقه آمده و فقها درباره آن گفتگو کرده‌اند (۱۲). و چون برده‌داری خوشبختانه موضوعاً منتفی است از شرح و تفصیلی که در این خصوص آمده صرف نظر می‌شود.

مورد دیگر بحثی است در باب عبادات که گفته اند نذر مسلمان متوقف بر اذن پدرش اگر کافر باشد نیست در حالی که اگر پدر نذر کننده مسلمان بود صحت نذر موقوف بر اذن پدر است. (۱۳) همچنین بموجب قاعده یاد شده نمی‌توان کافر را متولی موقوفه‌ای قرار داد که منافع آن موقوفه مربوط به مسلمانان باشد. (۱۴) نیز کافر نمی‌تواند وصی مسلمان شود تا امور فرزندان صغیر او را اداره نماید. (۱۵) یکی از موارد بسیار مهم، که شاید مستند اولیه قاعده هم بدان عنایت ویژه داشته، ناروا بودن حکومت کفار بر مسلمین است چه این موضوع از موارد شاخص و چشمگیر تسلط است. و بسیاری از چنگهای اسلامی برای رفع تسلط کفار بر مسلمین بوقوع پیوسته؛ بلکه بالاتر از آن، جهاد بدان منظور واجب شده تا تسلط مسلمانان بر غیر مسلمانان تثبیت گردد.

به همین جهت هرگز حکومت کافران بر مسلمانان برسمیت شناخته نشده و حتی فقهای شیعه که اکثراً جهاد ابتدائی را منوط به اذن امام معصوم (ع) می‌دانند فتوا داده‌اند که چون کیان اسلام در خطر باشد و کافران بخواهند اساس اسلام را تخریب نمایند، بدون اذن امام هم بر همه مسلمانان واجب است به دفاع و جهاد قیام نمایند و در جنگ علیه چنین کافرانی شرکت کنند. (۱۶)

نکته قابل تأمل

مفاد قاعده یاد شده - چنانکه گفته شد - ایجاب می‌کند مسلمانان در همه جا دست بالا را داشته باشند و به همین جهت فقها اجازه نداده‌اند کفار ذمی که حق زندگی در جامعه اسلامی دارند دیوارخانه خود را بلندتر از دیوار خانه همسایه مسلمان خود قرار دهند. (۱۷)

بدین ترتیب باید در مجامع جهانی و روابط بین‌المللی هم؛ در داوری و حکومت؛ در هر حال رأی مسلمانان برتر باشد و اگر یکی از مجامع بین‌المللی تصمیمی اتخاذ نماید که برخلاف نظر حکومت اسلامی باشد لازم‌الرعایه نخواهد بود.

همین مطلب موجب تأمل و اشکال می‌شود زیرا حقوق بین‌الملل، دولت‌های عضو جامعه جهانی بخصوص دولتی که عضو کنوانسیون می‌باشند را ملزم می‌سازد تا آراء اینگونه مجامع را اجراء نمایند و نمی‌توانند به اتکاء باور دینی از اجرای مقررات و داوری‌های بین‌المللی سرباززنند. بنابراین دول اسلامی در چنین مواردی بنظر می‌رسد یکی از دو راه را می‌توانند برگزینند. یک راه آن که از عضویت در سازمان‌های جهانی و معاهداتی که منجر به نادیده انگاشتن قاعده «نفی سیل» گردد خودداری کنند و در این صورت دچار نوعی انزوا خواهند شد؛ که در جهان امروزی اگر غیر ممکن نباشد، بسیار مشکل و موجب زحمت و ضعف ملتها می‌گردد و عملاً آن عزت و برتری که فلسفه قاعده مورد نظر را تشکیل می‌داد منتفی خواهد شد. راه دیگر آن که قاعده را حداقل در این گونه موارد نادیده انگارند و این نادیده انگاشتن به دو صورت ممکن است توجیه شود:

یکی بلحاظ رعایت مصلحت عموم یا مصلحت نظام و به استناد حکم ثانوی، و دیگری از این منظر که قاعده یادشده را شامل مورد بحث ندانیم. ظاهراً نمی‌توان یا امکان ندارد که دولت‌های اسلامی از شرکت در معاهدات بین‌المللی خودداری نمایند چنان که عملاً هم بیشتر جوامع اسلامی مقررات بین‌المللی را پذیرفته و عضو سازمان‌های جهانی می‌باشند و لذا گزینش راه اول عمل نخواهد بود. راه دوم که اجرای آن به دو صورت امکان پذیر است اگر بخواهد به صورت حکم ثانوی اجرا گردد شاید در عمل برای مدتی بصورت موقت جواب مطلوب را بدهد ولی در مجامع حقوقی و هنگام نظریه پردازی قابل دفاع نخواهد بود؛ بعلاوه همین که شرایط عوض شود و مسلمانان احساس کنند که ضرورتی در پذیرش تعهد وجود ندارد، لازم است خود را از قید قراردادی که منعقد کرده‌اند رها سازند و افزون بر اینها وقتی جامعه جهانی بداند با چنین دیدگاهی دولت‌های اسلامی در معاهدات و مجامع وارد می‌شوند از همکاری یا پذیرفتن ایشان خودداری خواهند کرد.

پس چه باید کرد؟

نگارنده معتقد است که هرگز نباید احکام دینی را، که رودر امر اخروی دارند، برای مسائل دنیوی کنار نهاد و براحتی نمی بایست احکام ثانوی را جایگزین احکام اولیه کرد. بنابراین در خصوص مورد بحث و موارد مشابه، هم چنان که در اثبات چنین قاعده ای از دلیل عقل استفاده شد، در بکارگیری و تطبیق مفهوم آن بر موضوعات هم باید از دلیل و مقتضای عقل بهره جست.

اگر به آیات و روایات و زمان و علت نزول و صدور و هم چنین چگونگی طرح موضوع در آنها توجه شود معلوم خواهد گشت که اصلاً «سبیل» و در نتیجه نفی آن موضوعاً با آن چه امروزه در مجامع جهانی مطرح است متفاوت می باشد و لذا باید گفت قاعده نفی سبیل ناظر به موردی است که تسلط دینی محوریت داشته باشد و گرنه اعمال چنین قاعده ای معنا ندارد. گرچه فقها از قاعده یادشده استفاده عموم و اطلاق کرده و هرگونه تسلط بخصوص وقتی اختیاری باشد را مشمول قاعده دانسته اند ولی باید دید که آیه شریفه و در پی آن قاعده مستفاد از آن تا چه حد دلالت دارد؟ و دامنه شمول آن تا به کجا است؟ و نسبت به چه اموری گسترش خواهد داشت؟ در آیه شریفه یاد شده آمده است که: «آنان که در انتظارند اگر برای شما پیروزی باشد از سوی خدا، گویند آیا ما با شما نبودیم؟ و اگر برای کافران سهمی باشد گویند ما بر شما غلبه نکردیم و شما را باز نداشتیم از دخول در جمع مؤمنان؟» پس خدا حکم خواهد کرد میان شما در روز واپسین و هرگز خدا تسلطی قرار نداده است برای کافران بر مؤمنان»

چند آیه پیش از این در مورد منافقان است و از آن آیات استفاده می شود که گروهی بر خلاف مسلمانان و پیامبر اسلام راه می پیمودند و گاه موجب دلسردی مسلمانان می شدند بخصوص در آیه ای که چنین آمده:

«مژده بده منافقان را که برای ایشان عذاب دردناکی است، آنان که کافران را دوست خود انتخاب می کنند بجای مؤمنان آید در جستجوی عزت نزد آنان می باشند همانا همه ی عزت مخصوص خداست» (۱۸)

این آیه بخوبی میرساند آیه ای که در پی هم آمده و ضمن آنها مسئله نفی سبیل مطرح شده مربوط به زمان خاص خود است و کمتر می تواند ناظر به یک حکم قابل تسری به موارد دیگر و

زمان بعد از نزول وحی باشد بویژه که داوری درباره این اختلافها به روز قیامت واگذار شده آن هم وسیله خدای تعالی.

از سوئی تسلط و برتری مورد بحث عمدتاً و شاید اصلاً تسلط دینی است. بدین معنا که کافران با کفر خویش بر آن بودند تا بر مسلمانان تسلط یابند و باورهای خود را تحمیل کرده و ایمان گروندگان به اسلام را مسخره خویش سازند و در واقع تقابل از هر دو سو تقابل دینی بود و بر این اساس قرآن مجید تسلط کفار را بر مسلمانان مردود دانسته، چنانکه در جای دیگر مؤمنان را در مرتبه بالاتر قرار داده و فرموده است: «شما برترید اگر ایمان داشته باشید» (۱۹) و بنابراین اگر تسلط جنبه دینی نداشته باشد ظاهراً از شمول آیه و قاعده نفی سیل بیرون خواهد بود چنانکه اگر مسلمانی به کافری بدهکار باشد بموجب موازین شرعی نوعی تسلط بر بدهکار خود خواهد داشت ولی هرگز چنین تسلطی نفی نشده است و هیچ یک از فقها آن را مشمول نفی سیل ندانسته‌اند.

همچنین طیب غیر مسلمان بر مریض مسلمان نوعی تسلط دارد و به لحاظ تخصصی که دارا است حتی در پاره‌ای از موارد بر مسلمان واجب است از نظر او تبعیت نماید و چون بر خلاف آن عمل کند مرتکب گناه شده است. (۲۰) با این توضیح جادارد قاعده نفی سیل را از منظر دیگر در حقوق بین الملل بررسی کرد. بدین نحو که اگر روابط و معاهدات بین کشور اسلامی و کشور غیر مسلمان و نیز روابط میان افراد مسلمان و غیر مسلمان منجر به تسلط از نوع دینی گردد مشمول قاعده نفی سیل خواهد بود و نباید بدان تن در داد. اما معاهده و کلاً روابطی که منجر به تسلط بشود ولی ماهیتاً تسلط دینی نباشد موضوعاً از آن قاعده بیرون است و چون اکثر کنوانسیونها و معاهدات فعلی و حتی روابط شخصی و درون مرزی افراد یک ملت از نوع غیر دینی است با فرض آن که منجر به تسلط غیر مسلمان بر مسلمان هم بشود مشمول قاعده یاد شده نخواهد بود و به همین جهت می‌توان آراء محاکم بین‌المللی را که اکثر قضات آن غیر مسلمانند، با فرض آن که علیه کشور اسلامی با فرد مسلمان باشد، پذیرفت و یا در چنین دادگاهی طرح دعوی کرد.

هم چنین می‌توان در احکامی که صرفاً باتکاء قاعده یاد شده آن هم از سوی فقها بعنوان رأی و نظر صادر شده تجدید نظر کرد. چه شرایط زمان مفهومی را که برای تسلط در گذشته قائل بودند تغییر داده و اکنون مردم، آن چه را در گذشته تسلط می‌دانستند، تسلط و برتری بحساب نمی‌آورند؛ مانند بلندبودن ساختمان خانه‌ای نسبت به خانه دیگر و یا حتی تسلط و برتری بحساب

نمی آورند؛ مانند بلند بودن ساختمان خانه‌ای نسبت به خانه دیگر و یا حتی تسلط شوهر بر زن وقتی در ابتداء شروطی در عقد نکاح آورده شود که بموجب آنها تسلط منتفی گردد.

مآخذ

- ۱- در آیه اول سوره المائده آمده است: «یا ایها الذین امنوا الوفا بالعقود» یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادهای وفا کنید. این آیه را فقها دلیل بر لزوم عمل به قرارداد دانسته‌اند و اصل در عقود را بر لزوم نهاده‌اند.
- ۲- حقوق بین الملل عمومی تألیف دکتر ضیاء آذریبگدلی.
- ۳- فقیهان عموماً جنگ برای حاکم اسلامی حداقل سالی یکبار واجب می‌دانند منتهی اکثر فقهای شیعه شرط وجوب را حضور امام معصوم (ع) دانسته‌اند اما این که نباید مسلمان داوری نزد قاضی غیر مسلمان ببرد همواره مورد تأکید فقها بوده و فقیهان شیعه داوری جز فقیه شیعه را مردود می‌دانند. در این خصوص مراجعه شود به مباحث جهاد و قضاء در کتب فقهی.
- ۴- در کتب فقهی هنگام بحث از ارث، نکاح و ارتداد عدم ولایت کافر بر مسلمان یا کسی که در حکم مسلمان است مطرح شده است.
- ۵- محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق) - من لایحضره الفقیه - ناشر کتابفروشی اسلامیة - تهران ۱۳۴۱ ه. ق. ج ۴ ص ۲۴۳
- ۶- شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) - جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلامیه - تهران - ۱۳۹۴ ه. ق. ج ۷ - ص ۳۹۶ - ۳۹۷.
- ۷- سوره المنافقون آیه ۹.
- ۸- صدوق همان
- ۹- سوره النساء آیه ۲.
- ۱۰- حکومت در اصطلاح اصول فقه عبارت از این است که دلیلی نسبت به دلیل دیگر ناظر باشد و موضوع یا حکم مذکور در آن دلیل را توسعه دهد یا تضییق نماید. چنانکه در حدیث نبوی کافران که زنده اند و می‌توانند ارث ببرند مرده فرض شده اند و در واقع موضوع حکم ارث محدود شده و دایره آن مضیق گشته اند. و بهمین جهت حکومت را اصولیان همانند تخصیص می‌دانند.
- ۱۱- مرحوم شهید ثانی در مسالک الافهام دلیل این حکم را قاعده نفی سبیل و روایتی از سکونی می‌داند.
- ۱۲- در باب عتق (آزادی) آمده است: چون برده در دار الحرب پیش از مولای خود مسلمان شود خود بخود آزاد می‌شود المختصر النافع تألیف محقق اول چاپ قاهره ص ۲۳۸.
- ۱۳- شرح لمعه و حواشی آن (کتاب نذر).
- ۱۴- به باب وقف در کتب فقهی مانند جواهر الکلام و مسالک الافهام مراجعه شود.
- ۱۵- به باب وصیت در کتب فقهی مانند جواهر الکلام و مسالک الافهام مراجعه شود.
- ۱۶- در باب جهاد شرح لمعه و جواهر الکلام و المختصر النافع و بیشتر کتب فقهی بدین مطلب تصریح شده است.
- ۱۷- در کتاب المختصر النافع آمده است: «ولا یعلی الدمی بنیانه فوق المسلم» (نبايد ذمی بنای خود را بلندتر از ساختمان مسلمان قرار دهد.) همان ص ۱۱۱
- ۱۸- سوره النساء آیات ۱۳۸ و ۱۳۹.
- ۱۹- سوره آل عمران آیه ۱۳۴.
- ۲۰- عموماً فقها خوف از ضرر را برای روزه‌دار مجوز افطار روزه می‌دانند و این خوف اگر از سوی طیب غیر مسلمان که مورد اعتماد باشد هم اعلام شود پذیرفته شده و قابل عمل است.



ثرو بش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی